

سبیل چون آمد به دریا بحر گشت دانه چون آمد به مزرع صحو گشت ۵/۳۳ ن ۲۰/۷۵ ک

صحو گشت: صاف گشت. و در نسخ چاپ چنین است که:
سبیل چون آمد به دریا بحر گشت - دانه چون آمد به مزرع کشت گشت.
و این حسن ندارد زیرا که اگر «کشت» (به کسر کاف عربی) را بر «گشت» (به فتح کاف فارسی) مقدم داریم، قافیه موافق نیست، و اگر عکس کنیم لزوم مالایلم که از محسنات است ندارد، و فتح کاف کشت (به کاف عربی) را نه لغت مساعدت می کند و نه کلام شعرا. شیخ سعدی گوید:
خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم
و خواهجه حافظ کشت را با سرشت و بهشت و مانند آن تقفیه کرده. و نسخه اصل مولوی چنان بوده که ما نقل کردیم. و میغ و تیغ و محو و صحو جناس لاحق دارند. و بنابر نسخه دیگر باید کشت (به کاف عربی) مؤخر باشد ولی به جهت ضرورت شعر به فتح خوانده شود چون خوی و خود و مانند اینها که به جهت ضرورت به فتح خوانده می شود.
و داعی بر تفصیل آنکه، در چاپ اگر غلطی واقع شود همه موافقند و دو چاپ مختلف در دو نوع خط به آن طور بنظر آمد.

یا به یاد این فتاده خاک بیز چونکه خوردی جرعه ای بر خاک ریز ۲۳/۳۳ ن ۹/۷۷ ک

جرعه ای بر خاک ریز: تلمیح است به قول قایل:
شربنا و أفرقنا إلى الأرض جرعةً وللأرض من كأس الكرام نصيب

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد بوالعجب من عاشق این هر دوزد ۲۸/۳۳ ن ۱۷/۷۷ ک

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد: چه اسماء حق تعالی جمیعاً حسنی و صفات او همه علیاست. چنانکه عرفا فرموده اند: «تَحْتَ كُلِّ جَلالٍ جَمالٌ وَ تَحْتَ كُلِّ بَلاءٍ وِلاءٌ»، این حکم اسماء و صفات است. و اگر مظاهر ملاحظه کنیم وجود هر جا بوده باشد در هر گلی و هر خاری و هر نوری و هر ناری خیر محض است از آن جهت که وجود است و وجه حق است. «جَمالُكَ في كُلِّ الحَقائِقِ سائِرٌ». و خیر محض بودن وجود مطلق و مطلق وجود را حکماء الهیین بدیهی دانسته اند. پس همه جا معشوقیت دارد چنانکه عاشقیت دارد.

ساری است سر عشق در اعیان الدوام کالبدی فی الدجیة و الشمس فی الغمام
و اما تعینات که آنها را اعیان ثابته و ماهیات گویند امور اعتباریه اند و اسماء حدود و وجود و سرابند و قابل تعلق نیستند و به اندازه وجودی که در ذهن بالعرض دارند نوریت و خیریت تبعی دارند لکن تحقق بالذات ندارند. «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ». ۲۰۶

قصه طوطی جان زین سان بود کو کسی کو محرم مرغان بود ن ۲/۷۸ - ۳۰/۳۳

قصه طوطی جان: در نسخ چاپ، این بیت پیش از عنوان است، و باید بعد و متصل باشد.

کو یکی مرغی ضعیفی بی گناه واندرون او سلیمان با سپاه ن ۳/۷۸ - ۱/۳۴

سلیمان با سپاه: چه قلب او عرش رحمن است، و در حول عرش او انبوه فرشتگان است.

چون بنالد زار بی شکر و گله افتد اندر هفت گردون غلغله ن ۲/۷۸ - ۳/۳۲

چون بنالد زار بی شکر و گله: چه نالیدنش از روی درد است.

زلّت او به ز طاعت نزد حق پیش کفرش جمله ایمانها خلق ن ۶/۷۸ - ۲/۳۴

زلّت: لغزش.

خلق: به حرکت لام، کهنه.

بل مکان و لامکان در حکم او همچو در حکم بهشتی چارجو ن ۱۰/۷۸ - ۶/۳۴

چارجو: اشارت است به کریمه «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى»^{۲۰۷} الآية. یعنی صفت جنتی که وعده شده به پرهیزکاران، این است که در آن جویهاست از آب خوشگوار، و جویهاست از شیر که تغییر نکرده است طعم او، و جویهاست از شراب طهور که همه لذت است از برای شاربین و جویهاست از عسل صافی مرکب.

مرکب استانید پس آواز داد آن سلام و آن امانت باز داد ن ۱۷/۷۸ - ۹/۳۴

استانید: استانیدن، بازداشتن و منع کردن از رفتن.

این زبان سنگ و دهن آهن وش است و آنچه بجهد از زبان چون آتش است

ن ۲۲/۷۸ - ۱۲/۳۴

این زبان سنگ و دهن آهن وش است: این اصبح است از آنچه در نسخ چاپ است.

گر حجاب از جانها برخاستی گفت هر جانی مسیح آساستی ن ۶/۷۹ - ۱۵/۳۲

گفت هر جانی مسیح آساستی:

فیض روح القدس ارباز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحامی کرد

گفت پیغمبر که ای طالب حری هان مکن با هیچ مطلوبی مری ۱۵/۷۹ ن - ۲۰/۳۲ ک
ای طالب حری: اگر به حاء مهمله باشد، به معنی لایق است. و اگر به جیم، جرئت دارنده و جسور.

چون نه سَبَّاح و نی دریایی در میفکن خویش از خود رایبی ۱۷/۷۹ ن - ۲۱/۳۴ ک
سَبَّاح: شناگر.

دست ناقص دست شیطان است و دیو زانکه اندر دام تلبیس است و ریو ۲۱/۷۹ ن - ۲۳/۳۴ ک
تلبیس است و ریو: فارسی، مکر و حيله.

هر چه گیرد علّتی علت شود کفر گیرد کاملی ملّت شود ۱/۸۰ ن - ۲۲/۳۴ ک
علّت: ناخوشی.

این قدر تعظیم دینشان را خرید وز مری آن دست و پاهاشان برید ۹/۸۰ ن - ۲۸/۳۴ ک

دینشان را خرید: یعنی موفق شدند به ایمان، که گفتند: «أَمَنَّا بِرَبِّ هَرُونَ وَ مُوسَى». ۲۰۸
وز مری آن دست و پاهاشان برید: یعنی به سبب برابری که با موسی (ع) کردند، نتیجه این عمل آن شد که فرعون دست و پاهای ایشان را برید، چنانکه در چند موضع از قرآن از ایمان آنها و قطع مذکور خبر داده، که: «لَا قَطْعُنْ أَيْدِيكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافِ ثُمَّ لَا صَلْبَنُكُمْ أَجْمَعِينَ». ۲۰۹ ولی ایشان در ایمان خود متصلب شدند: «فَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُتَقَلِّبُونَ». ۲۱۰ و نیز در موضع دیگر از قرآن: «فَأَقْصِرْ مَا أَنْتَ قَاصِرٌ إِنَّمَا تُقْضَىٰ هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا». ۲۱۱

لقمه و نکته است کامل را حلال تو نه ای کامل مخور می باش لال ۱۱/۸۰ ن - ۲۹/۳۴ ک

لقمه و نکته است: یعنی اسرار دقیقه گفتن.
کامل را حلال تو نه ای کامل مخور: متعلق به لقمه است.
می باش لال: متعلق است به نکته. به طریف لفّ و نشر مرتب.

چون تو گوشی اوزبان نی جنس تو گوشها را حق بفرمود انصتوا ۱۲/۸۰ ن - ۲۹/۳۴ ک
انصتوا: اشارت است به کریمه «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا» ۲۱۲ یعنی هرگاه قرائت

۲۰۸ - قرآن کریم، سوره طه، آیه ۷۰.

۲۰۹ - قرآن کریم، سوره اعراف، آیه ۱۲۲.

۲۱۰ - قرآن کریم، سوره اعراف، آیه ۱۲۵.

۲۱۱ - قرآن کریم، سوره طه، آیه ۷۲.

شود قرآن پس گوش بدهید و خاموش باشید.

ادخلوا الابیات من ابوابها واطلبوا الارزاق من اسبابها ۱۸۰/۸۰۵ ک ۳۳/۳۳

ادخلوا الابیات من ابوابها: داخل شوید خانه‌ها را از درهاشان. اشارت است به کریمه «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»^{۲۱۳}

واطلبوا الارزاق من اسبابها: طلب کنید روزی‌ها را از اسباب آنها.

مبدع است او تابع اسناد نمی‌مسند جمله ورا اسناد نمی‌۲۰/۸۰۵ ک ۳۴/۳۴

مسند: معتمد علیه همه. «ما به تو قایم چو تو قایم بذات». و اشارت به این هم دارد که سلسله‌هایی که به بزرگان منتهی می‌شود، بزرگان به یکی منتهی می‌شوند. «متحد جانهای شیران خداست». و آن یکی اسناد به دیگری ندارد.

باقیان هم در حرف هم در مقال تابع اسناد و محتاج مثال ۲۱/۸۰۵ ک ۳۴/۳۴

حرف: جمع حرفه، یعنی کسب.

مثال: یعنی همه از روی نمونه و دستورالعمل صانعند، و حق تعالی مبدع است بی حاجت به مثال. چه همه مثالها را او ابداع و اختراع فرموده.

آدم از فردوس و از بالای هفت پای ما چنان از برای آز رفت ۳/۸۱۵ ک ۲/۳۵

پای ماچان: محل سیاست و انتقام گرفته شده. پس یاء پای به کسره باشد، و به نظر حفیر نیامده. و می‌شود به سکون یاء، که ترکیب اسم فاعل باشد یعنی به اراده پای بوسی به جهت عذر رفت که از کنایات باشد. و به وجهی خاکپای شخص حضرت وجود است.

گر ز پشت آدمی وز طلب او در طلب می‌باش هم در طلب او ۳/۸۱۵ ک ۲/۳۵

طلب او: به وزن قرب، جماعتی از مردم، که یکجا جمع باشند. یعنی در زمره آدم حقیقی باش. و با طلب (به فتح‌تین) جناس محرف دارد.

ز آتش دل و آب دیده نقل ساز بوستان از ابر و خورشید است باز ۵/۸۱۵ ک ۴/۳۵

باز: یعنی مفتوح. کنایه از آبادی و خرمی.

گر تو این انبان ز نان خالی کنی پر ز گوهرهای اجلالی کنی ۷/۸۱۵ ک ۵/۳۵

۲۱۲ - قرآن کریم، سوره اعراف، آیه ۲۰۴

۲۱۳ - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۸۹

گرتو: ترغیب به ریاضت است.

روغنی کاید چراغ ما کشد آب خوانش چون چراغی را کشد ۱۱/۸۱۵-۷/۳۵
چراغ ما کشد: به کسر کاف. و چراغ فاعل او و روغن مفعول. و ثانی به ضم کاف.
هر غلامی را بیاورد ارمغان هر کنیزك را ببخشید او نشان ۱۹/۸۱۵-۱۲/۳۵
ارمغان: سوقات.

من چرا پیغام خامی از گزاف بردم از بی‌دانشی و ارتساف ۲۲/۸۱۵-۱۲/۳۵
ارتساف: (به سین مهمله): ارتفاع، و مراد غرور نفس است. و اما ارتشاف (به شین معجمه) به
معنی تناول آب، مناسب نیست مگر بر سیل نشیبه، یعنی نفس چون مایل است به هر لهور و لعبی
به کسی می‌ماند که هر آبی را تناول کند و مشرب عذبی نداشته باشد.
زید پرانید تیری سوی عمرو عمرو را بگرفت تیرش همچو نمر ۱۰/۸۲۵-۱۹/۳۵
نمر: پلنگ.

زید رامی آن‌دم از مرد ازوجل دردها می‌زاید آنجا تا اجل ۱۲/۸۲۵-۲۰/۳۵
وجل: ترس.

بسته درهای موالید از سبب چون پشیمان شد ولی از دست رب ۱۷/۸۲۵-۲۲/۳۵
چون پشیمان شد ولی از دست رب: یعنی پشیمانی نقص است در اولیا نمی‌باشد، چه اینها صنع
کردگار است. بلکه دانستی که تفویض باطل است و مولد این موالید هم حول و قوت اوست اگر
چه وجهی به اسباب نیز دارند.

گرت برهان باید و حجت مها باز خوان من آیه او تنسها ۲۰/۸۲۵-۲۴/۳۵
او تنسها: اشارت است به کریمه «مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا»^{۲۱۴} آنچه را
نسخ کنیم از آیات یا بفرا موشانیم از قرآن یا از دلها یا از صفحه کون می‌آریم بهتر از آنها را یا مثل
آنها را که در قدرت ما قوفی نیست و در فیض ما انقطاعی نه.

خذتموا سخریه اهل السمو از نبی بر خوان تا انسوکم ۲/۸۳۵-۲۶/۳۵
خذتموا سخریه اهل السمو: اشارت است به قول حق تعالی «إِنَّهُ كَانَ قَرِيْقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا